



مولوی، دیوان شمس، شماره ۲۲۲۰

هله ای شاه مپیچان سر و دستار مرو
هله ای ماه که نغزت رخ و رخسار مرو

در همه روی زمین چشم و دل باز که راست
مکن آزار مکن جانب اغیار مرو

مبر از یار مبر خانه اسرار مسوز
گل و گلزار مکن جانب هر خار مرو

مکن ای یار ستیزه دغل و جنگ مجوی
هله آن بار برفتی مکن این بار مرو

بنده و چاکر و پرورده و مولای توایم
ای دل و دین و حیات خوش ناچار مرو

هله سرنای توام مست نواهای توام
مشکن چنگ طرب را مسکل تار مرو

هله مخمور چه نالی بر مخمور دگر
پهلوی خم بنشین از بر خمار مرو

هله جان بخش بیا ای صدقات تو حیات
به از این خیر نباشد بجز این کار مرو

خاتم حسن و جمالی هله ای یوسف دهر
سوی مکاری اخوان ستمکار مرو

هله دیدار مهل برمگزین فکر و خیال
از عیان سر مکشان در پی آثار مرو

هله موسی زمان گرد برآر از دریا
دل فرعون مجو جانب انکار مرو

هله عیسی قران صحت رنجور گران
از برای دو سه ترسا سوی زنار مرو

هله ای شاهد جان خواجه جانهای شهان
شیوه کن لب بگز و غبغه افشار مرو

هله صدیق زمانی به تو ختم است وفا
جز سوی احمد بگزیده مختار مرو

جبرئیل کرمی سدره مقام و وطنت
همچو مرغان زمین بر سر شخسار مرو

تو یقین دار که بی تو نفسی جان نرید
در احسان بگشا و پس دیوار مرو

همه رندان و حریفان و بتان جمع شدند
وقت کار است بیا کار کن از کار مرو

هله باقی غزل را ز شهنشاه بجوی
همگی گوش شو اکنون سوی گفتار مرو